



نظریه جامعه‌ی مدنی جهانی

ماری کالدور

ترجمه از انگلیسی: منصور پرنده‌ی *

من در این مقاله بر این باورم جهان شمولی (جهان وطنی) یا کانتیانسیسم بیشتر از ۳۰ سال است بطور جدی برجسته شده و تغییراتی اساسی در این دوره به وقوع پیوسته است که ما آنها را تحت عنوان جهانی شدن پذیرفته‌ایم. بی شک بحث جهانی شدن قبل از بحث دولت‌ها ممکن نیست. آنچه من امروز فکر می‌کنم در حال وقوع است رابطه‌ی روبه‌رشد بین دولت‌ها و ظهور انفجارگونه حرکت‌ها و سازمان‌هایی است که درگیر بحث‌های فراملی شده‌اند و پرسش مربوط به اهمیت دولت را به چالش کشیده‌اند.

اما این به معنای غروب آفتاب دولت‌ها نیست. بر این باورم که در دوران معاصر نیز دولت‌ها بعنوان منبع اقتدار قانونی ادامه خواهند یافت اگر چه این اقتدار همزمان و به موازات مشروعیت داخلی مقبولیت بین‌المللی می‌طلبد مضافاً اینکه مفهوم سیستم بین‌المللی (من دوست دارم سیستم بین‌الملل را به جای روابط بین‌الملل استعمال نمایم) بطور روزافزونی از نهادهای سیاسی، حقوق‌دان‌ها، افراد و گروه‌ها و حتی شرکت‌های همسنگ و برابر با دولت‌ها و نهادها تشکیل می‌شود.

علی‌رغم اینکه کانت قبلاً اشاراتی به جامعه‌ی مدنی داشته است اما دوره‌ی جامعه‌ی مدنی جهانی در ده سال گذشته بوده است. هدف من در این مقاله کنکاش در ارزش این نظریه و چالش‌های مربوط به مفاهیم بین‌المللی است. و این کار را با شرح مختصری از تغییرات جامعه‌ی

* لیسانس مدیریت آموزشی

مدنی آغاز کرده و تعریف همزمان مفهوم جامعه‌ی مدنی در آمریکای لاتین و اروپای شرقی و تفاوت برداشت‌های گذشته و نوین در خصوص این مفهوم و سیر تحول و ظهور این ایده خصوصاً بعد از ۱۹۹۰ را بیان می‌نمایم و می‌خواهم بپرسم که آیا ۱۱ سپتامبر و جنگ علیه عراق می‌تواند نشان دهنده شکست نظریه بازگشت به روابط بین‌الملل باشد؟

تغییر معنای جامعه مدنی:

جامعه‌ی مدنی مفهومی مدرن است اگر چه همچون همه ایده‌ها و نظریه‌های بزرگ سیاسی به ارسطو برمی‌گردد. در نزد متفکران متقدم تفاوتی بین جامعه‌ی مدنی و دولت وجود نداشت و جامعه‌ی مدنی ویژگی دولت‌هایی بود که مبتنی بر قرارداد اجتماعی بودند و دولت‌های آن‌ها بر اساس قانون و اصول برابر بین شهروندان و حتی قانونگذار بنا شده بود و قرارداد اجتماعی موافقت‌نامه‌ای بود بین اعضای افراد و اجتماع.

این مفهوم که جامعه‌ی مدنی مستقل از دولت است و با آن فاصله دارد تا قرن نوزدهم قابل فهم نبود.

برای اولین بار هگل بود که جامعه‌ی مدنی را واسطه بین حیطه‌ی خصوصی خانواده‌ها و دولتی که افراد آن عضو نهادها و مؤسساتی هستند که قادرند خود را با اعضا جهانی سازگار کنند تعریف نمود.

برای هگل جامعه‌ی مدنی هنگامی دست‌یافتنی بود که حیطه و قلمرو عرصه خصوصی افراد با هر خصوصیات و استعداد و احساسات جهت رشد و نمو شخص حفظ شود (Comaroff 1999:3) بدینسان تعریف هگل از جامعه‌ی مدنی شامل اقتصاد هم می‌شد و توسط مارکس و انگلس (کسانی که جامعه‌ی مدنی را همچون صحنه تئاتر تاریخ می‌دیدند) پیگیری شد. تعریف جدیدتری از جامعه‌ی مدنی در قرن بیستم به منصفه ظهور رسید که از محدوده‌ی تنگ خانواده و دولت فراتر می‌رفت و حوزه‌های فرهنگ و ایدئولوژی و مناظره‌های سیاسی را دربرمی‌گرفت.

آنتونی گرامشی متفکر مارکسیست ایتالیایی بیشتر این بحث را سازمان داد و در پی پاسخ به این سؤال برآمد که چرا انقلاب کمونیستی در روسیه آسان اما در ایتالیا با مشکل مواجه شد؟ او جامعه‌ی مدنی را دلیل آن می‌دانست و بیان می‌کرد که محض اینکه دولت ضعیف شود ساختاری قوی از جامعه‌ی مدنی تشکیل می‌شود (Intehrenberg 1999:209)

استراتژی او برای حزب کمونیست ایتالیا در حقیقت با جناح راست تا ۱۹۸۰ همراه شد و

موقعیتی را به سود جامعه‌ی مدنی در دانشگاه‌ها و رسانه‌ها و... بدست آورد اما در مقابل بورژواها چالش‌هایی داشت.

گرامشی کسی بود که تفاوت بین هژمونی مبنی بر رضایت و اقتدار مبنی بر زور و اجبار را ترسیم نمود.

علی‌رغم تغییرات رضایت بخش این دوره من بر این باورم که با وجود همه‌ی این تفاوت‌ها در تعاریف، در جوهر و هسته بحث مشترکاتی وجود دارند و آنهم در خصوص اداره‌ی جامعه بر اساس نقش رضایت افراد یا بر مبنای توافق و قرارداد اجتماعی بین افراد می‌باشد. تغییر معانی جامعه‌ی مدنی بیانگر آن است که راه‌های مختلف و دوره‌های مختلف موگد تعاریف مختلفی هستند اما بر اساس تعریف ما جامعه‌ی مدنی فرایندی است مبتنی بر بحث و جدل یا توافق افراد با مراکز سیاسی و... و همچنین تشکیل آزادانه تشکل‌ها، احزاب و اتحادیه‌هایی که افراد قادر به فعالیت آشکار و آزاد باشند بنابراین در دوره مدرن هدف اساسی از جامعه‌ی مدنی تأمین حقوق مدنی و آزادی و رهائی از ترس بود.

از اینرو جامعه‌ی مدنی به معنای جایگزینی قانون به جای اجبار فیزیکی و بگرویند تعبیر می‌شد. در قرن نوزدهم جامعه‌ی مدنی با طبقه بورژوازی مرتبط بود و در قرن بیستم با حرکت‌های کارگری و بحث اقتصاد و آزادی اجتماعی، از اینرو جامعه‌ی مدنی آینده‌ی خوبی نداشت.

نه تنها همه‌ی این تعاریف یک هسته مشترک از معنا داشت بلکه همه‌ی تصورات آنها درباره‌ی جامعه‌ی مدنی بیشتر به مثابه یک پیمان داخلی و منطقه‌ای و غیرقابل تفکیک از دولت محلی بود. و آن متضاد و متفاوت با کشورهای دیگری بود که ویژگی زور، اجبار و استبداد شرقی داشتند و تفاوتی آشکار با جوامع قبل از مدرن همچون صحرائشینان و سرخپوستان آمریکا داشت که فاقد دولت مدرن و هرگونه مفاهیم فردگرائی بودند. و بالاتر از همه‌ی اینها تفاوتی اساسی با این ایده در برداشت که «دولت و طبیعت را همسان می‌پنداشت» و فاقد اقتدار منسجم بود.

عده‌ای از تئورسین‌های جامعه‌ی مدنی معتقدند که از جامعه‌ی مدنی داخلی می‌توان همچون اهرمی جهت انسجام ملی داخلی و اتحاد برای جنگ در برابر کشورهای دیگر سود برد.

آدام فرگسون متفکر اسکاتلندی در کتاب گریزی به جامعه‌ی مدنی می‌گوید: یکی از مفاهیم جامعه‌ی مدنی توافق در خصوص پذیرش فردیت می‌باشد او همچون دیگر روشنفکران اسکاتلندی می‌خواست با رویکردی علمی، پدیده‌های اجتماعی را مطالعه نماید... او برای فهم بهتر جوامع به

مطالعه صحرائشینان و سرخپوستان آمریکا پرداخت و به این نتیجه رسید که جوامع مدرن روح همدلی طبیعی را از دست داده و تأییراتی بر ماهیت انسان داشته است. او معتقد بود که قومی مثل اسپارت با روحیه وطن پرستی و شجاعت نظامی گری بر خطر فردگرائی چیره شده بودند و حتی شدیدتر از آن بحث توسط هگل ارائه شد؛ کسی که معتقد بود "برای سلامتی اخلاق بشری جنگ لازم است همانگونه که حرکت اقیانوس‌ها از فساد آبهای راکد و ساکن جلوگیری می‌کند جنگ هم از فساد آدمیان که بر اثر صلح همیشگی دچارش می‌شوند جلوگیری می‌کند" (۱۹۹۶:۳۳۱) (هگل)

البته همه‌ی تئورسین‌های جامعه‌ی مدنی چنین دیدگاهی ندارند کانت یکی از مهم‌ترین شخصیت‌های استثنایی در این زمینه است که معتقد است تکوین و تکمیل دولت در زمینه و صحنه‌ی جامعه‌ی مدنی جهانی دست یافتنی است.

احیاء جامعه‌ی مدنی (باز تعریف جامعه مدنی)

در دهه‌های هفتاد و هشتاد میلادی بحث جامعه‌ی مدنی با قطع ارتباط آن با دولت احیاء شد و جالب اینکه همزمان در اروپای غربی و آمریکای لاتین باز تولید شد. من بر این باورم که اروپای شرقی هم عمیقاً درگیر این بحث‌ها بود و همیشه فکر می‌کردم آنها احیاگر ایندوره هستند اما متعاقباً دریافتم که قبلاً خواستگاه این بحث‌ها در آمریکای لاتین بوده است برای نمونه برجسته‌ترین مورد آنها کاردوس (که تا همین اواخر رئیس جمهور برزیل بود) به شمار می‌رود. تفاوت این ظهور مجدد در دو قاره و بدون ارتباط به همدیگر و اینکه کدامیک موفق می‌شوند جالب می‌باشد.

به نظر می‌رسد که جریان‌های مخالف و متضاد به ظن‌ها و سوء برداشت‌ها دامن می‌زند و اینکه قطب‌های مورد بحث پارادوکسیکال بودند یا به عبارت دیگر بخش وسیعی از آمریکای لاتین مارکسیست و بخشی از اروپای شرقی ضد مارکسیست بودند اما هر دو رویکرد به جامعه‌ی مدنی و مفاهیم مربوط به آن‌ها چون ضد رژیم‌های نظامی بودند مفید از آب در آمدند. آمریکای لاتین بر ضد دیکتاتورهای نظامی، و اروپای شرقی ضد توتالیتاریسم بودند.

این دو رویکرد به ظاهر متفاوت همچون تاکتیک‌هایی در جهت استراتژی واحد که همان برانداختن نوع رژیم‌های حاکم بر آن‌ها می‌باشد، عمل می‌نمود. اما این تنها با تغییر جامعه‌شان ممکن بود میخیک در مقاله‌ی قدیمی خود که برای اولین بار در ۱۹۷۸ انتشار یافت ثابت کرده است که تغییرات از بالا همچون بلغارستان ۱۹۵۶ و چکسلواکی ۱۹۶۸ به شکست منجر شده است و تنها

استراتژی موفق تغییرات از پائین است: تغییر ارتباط بین دولت و طیف‌های اجتماعی (مینچیک ۱۹۸۵)

دریافت او از جامعه‌ی مدنی، خودمختاری و خودسازماندهی بود بنابراین در بخشی از آمریکای لاتین بر کناره‌گیری از قدرت تأکید داشتند و آنها در خصوص ایجاد جزیره‌ی امن بحث می‌کردند که در آن با دوری نمودن از سیاست و حاکمیت، زندگی در ثبات و صداقت را توصیه می‌نمودند. البته این نظریه و تصور مشترک آمریکای لاتین و اروپای شرقی بود که زندگی در Polis (واحدهای کوچک و خودگردان) و ساختن جامعه‌ای آرس‌تیوکرات مبتنی بر اصول اخلاقی را می‌پسندیدند.

جامعه‌ی مدنی به موازات تأکید بر استقلال و خودسازماندهی به یک مفهوم فراگیر جهانی نیز رسید. این دوره حتی قبل از پدیده اینترنت دوره‌ی افزایش ارتباطات و رشد چشمگیر آن به شمار می‌آید.

ظهور تعهد اجتماعی و ایجاد جزیره امن احتمالاً مولود دو چیز است:

۱- ارتباط گروه‌های همفکر در دیگر کشورها من جمله گروه‌های آمریکای لاتین که بوسیله‌ی گروه‌های حقوق بشر آمریکای شمالی حمایت می‌شد. بخش‌ها و شعبه‌های اروپای شرقی بوسیله‌ی گروه‌های حقوق بشر و صلح اروپای غربی حمایت می‌شد (حمایت‌های مادی و انتشار مشکلات آنها و فشار بر دولت‌هایشان)

۲- وجود سازمان‌های قانونگذار بین‌المللی حقوق بشر که توسط دولت‌هایشان حمایت می‌شدند می‌توانست همچون اهرمی فشار بر این دولت‌ها عمل نماید. برای آمریکای لاتین این سازمان‌ها نقش مهمی داشت و برای اروپای شرقی موافقت‌نامه ۱۹۷۵ هلسینکی که دولت‌های اروپای شرقی آنرا امضا نموده و متعهد به پذیرش هنجارهای آن شده بودند و متعاقب آن زمینه جهت پیدایش و گسترش گروه‌های جدیدی مثل Charter 77 و KOR به وجود آمد به عبارت دیگر روابط بین‌الملل و توسل به اقتدار آن این گروه‌ها را قادر ساخت که فضای باز سیاسی ایجاد کنند. (کیک و سیکینیک ۱۹۹۸) در کتابشان به نام فعالیت‌های فراملی درباره‌ی boomerant (نتایج معکوس) می‌گویند به موجب این اصل به جای اینکه مستقیماً کشورها را خطاب قرار داده و بازخواست نمایند فشاری ایجاد می‌شد بر دولت‌ها برای تحمل فعالیت‌های مشخص و معین (Keckand sikkink 1998)

این بعد و چهره‌ی فراملی از فهم نوین جامعه‌ی مدنی، به طور فزاینده‌ای مورد غفلت مفسرین غربی واقع شده است و آنها چنین پنداشته‌اند که این جامعه‌ی مدنی ریشه در همان تفکر سنتی آنها دارد.

هنوز هم آن تأکیدات توسط متفکرین کنونی آنها خصوصاً در اروپای شرقی مشهود است جورج کونارد نویسنده‌ی بلغاری در کتابش بنام (ضد سیاست ۱۹۸۲) از واسلاو هاول نقل می‌کند که: تمدن و تکنولوژی جهانی همان پست توتالیتاریزم است. هاول در کتابش می‌نویسد: «... این صرفاً یک جنبه و یک بعد قضیه است و اما جنبه‌ی مهم و خاص مدرنیسم: عدم توانائی معمولی انسان مدرن در خود بودن است (الینه شدن) ماشینی شدن یا اتوماسیون سیستم پست توتالیتاریزم صرفاً صحنه‌ی نهایی اتوماسیون جهانی از تکنولوژی‌زده شدن تمدن است. شکست انسان صرفاً جنبه‌ای از شکست عمومی او را منعکس می‌کند. به نظر نمی‌رسد که دموکراسی‌های پارلمانی سنتی مخالفی اساسی با تمدن ماشینی شده داشته باشند (نمی‌توانند داشته باشند) و همچنین با جامعه‌ی مدنی سنتی، آنها به شیوه‌های ماهرانه فریب می‌خورند و توجیه‌گر وضع موجود هم هستند.

در دموکراسی انسان ممکن است از امنیت و آزادی‌های شخصی لذت ببرد که برای او ناشناخته است اما در نهایت به بدی آن پی می‌برد و آنها بالاخره قربانی اتوماسیون می‌شوند و در دفاع از هویت خود و خارج شدن از حیطه ارضاء نیازهای زیستی ناتوان خواهند ماند و نمی‌توانند عضوی مسئولیت‌پذیر بوده و در تعیین سرنوشت خویش مشارکت واقعی داشته باشند. (Inkeane 1985-90-1)

بنابراین فهم جدید از جامعه‌ی مدنی نمایانگر کناره‌گیری از دولت و حرکت به سوی نقش جهانی شکل‌ها می‌باشد.

انقلاب‌های شرق اروپا و آمریکای لاتین ۱۹۸۹ پیشقدم و مرکز ثقل فشار برای دموکراتیزه کردن بودند. بعضی‌ها معتقدند این فهم جدید از جامعه جهانی ایده‌ای بزرگ بود ایده‌ای که کمک شایانی به چینش جدید از نظم نوین جهانی در ۱۹۹۰ نمود.

جامعه‌ی مدنی جهانی؛ ۱۹۹۰ به بعد

پس از ۱۹۸۹ ایده جامعه‌ی مدنی متحول شد و برداشت‌ها و تفسیرهای متنوعی از آن صورت پذیرفت در اینجا ۳ پارادایم از آن دریافت‌ها تشریح می‌شود:

۱- این دوره که به حرکت‌های جدید اجتماعی مشهور شد بوسیله‌ی اکثر مردم جهان مورد

استقبال قرار گرفت. نطفه‌ی آن بعد از حرکت ۱۹۶۸ بسته شده و با موضوعاتی همچون صلح، حقوق بشر، زنان، محیط زیست و شکل‌های جدید از اعتراض‌ها شکل گرفت و جامعه‌ی مدنی به سرعت و صراحت خود را از حزب‌های سیاسی جدا نمود. مفاهیم جامعه‌ی مدنی مورد استقبال جنوب آسیا، آفریقا خصوصاً جنوبی و غرب اروپا قرار گرفت و بعد از ۱۹۹۰ در قالب شبکه‌های فراملی فعال در زمینه‌ی فعالیت‌های مربوط به مین‌های زمینی، حقوق بشر، تغییر آب و هوا و ایدز (دغدغه‌های مشترک) نمایان شد.

من معتقدم موضوعات فوق تأثیرات مهمی در جهت استحکام پروسه دولت جهانی خصوصاً در بُعد انسانی آن داشته‌اند. اعتقاد به هنجارهای مشترک انسانی که مرزهای مربوط به چارچوب حکام را درمی‌نوردید با سایه افکندن بر دادگاه بین‌المللی جنایات جنگی نقش مهمی در اطلاع‌رسانی در زمینه‌ی حقوق بشر ایفاء می‌کرد. همه‌ی این‌ها در ساختن رژیم‌های انسانی نقش‌های مهم و چند جانبه‌ای داشته‌اند. در اواخر ۱۹۹۰ حرکت‌های به اصطلاح ضد جهانی که دغدغه‌های عدالت جهانی داشتند در واقع با دیدی ژرف‌تر در راستای جهانی بودن، گام برداشته و من آن را عضویت فعال در پروسه جهانی شدن می‌نامم.

۲- این دوره توسط کشورها در سطح بین‌المللی مورد استقبال قرار گرفت. در این دوره ماشینیزم، اصلاح بازار مصنوعی، زمینه مهیا برای دموکراسی و پارلمانتاریسم دستورکار نظم نوین جامعه‌ی مدنی است که من آن را نئولیبرال می‌نامم نه حرکت‌های اجتماعی بلکه N.G.Oها را به عنوان حرکت‌های اجتماعی با (آستانه بالای تساهل و تسامح و تعامل) اهلی شده می‌نامم. حرکت‌های اجتماعی همیشه صعود و نزول دارند و هنگامی که نزول می‌نمایند مجدداً یا به صورت حرفه‌ای باز تولید می‌شوند یا اینکه به صورت مقطعی ناپدید و به حاشیه رفته و به خشونت روی می‌آورند یا اینکه مطیع و اهلی شده یعنی همچون اپوزیونی آرام و قابل احترام و قانونی در مذکرات شرکت می‌کنند و به چارچوب‌های ملی تن می‌دهند... در قرن نوزدهم مبارزه برای تعیین سرنوشت و مبارزات ضد برده‌داری تحت‌الشعاع احزاب آزادیخواه قرار گرفت حرکت‌های کارگری در اصل جهانی و بین‌المللی بودند اما به اتحادیه‌های تجاری حزب‌های سوسیال دیموکرات تغییر فرم دادند. بعد از ۱۹۹۰ آنچه چشمگیر و قابل اهمیت بود تن دادن حرکت‌های اجتماعی به چارچوب‌های بین‌المللی بود. سازمان‌هایی همچون N.G.Oهای ضد برده‌داری اجتماعی و صلیب سرخ وجود داشته‌اند اما از ۱۹۹۰ به بعد بطور چشمگیری افزایش یافته‌اند. برای اطلاع

بیشتر از جزئیات به (Anheiereta(2001.2002) نگاه کنید.

N.G.Oها بطور روز افزونی رویکرد نهادهای نیمه دولتی به خود می‌گیرند و جانشین بخشی از عملکرد دولت می‌شوند و در همان حال همچون بازار با دیگر نهادها در حال رقابت هستند. حوزه‌ی فعالیت N.G.Oها موجب دلسردی و سرخوردگی مفهوم جامعه‌ی مدنی شده است بر همین اساس است که نیراچاندھوک (تئوریسین جامعه‌ی مدنی) در دانشگاه دهلی نو می‌گوید: از جامعه‌ی مدنی فقط هیاهو و جنجال بر جای مانده است و شکست خورده است گواه و شاهد این تراژدی سوء تفاهم در خصوص این مفهوم که: هدف جامعه‌ی مدنی سازمان دادن فعالیت‌های مردمی بر ضد حکومت‌های مستبد در قالب N.G.Oها می‌باشد، بود. اگر شخصی به اتحادیه‌های تجاری، حرکت‌های اجتماعی و un.I.m.f و صندوق بین‌المللی پول بعنوان درمان درد جامعه بنگرد به اشتباه رفته است. در این راستا نیز محمود مادامی دانشمند علوم سیاسی آفریقائی‌الاصل می‌گوید N.G.Oها قاتل جامعه‌ی مدنی هستند. (2002)

۳- اما سومین نگرش به جامعه‌ی مدنی که من آن را نسخه‌ی پست‌مدرن می‌نامم با انتقاد جامعه‌شناسان و مردم‌شناسان مرکز اروپا و غرب شکل گرفت. آنها معتقدند که جوامع غیرغربی تجربه و حتی پتانسیل جامعه‌ی مدنی را ندارند و بر فردیت بنا نشده‌اند برای مثال در جوامع اسلامی نهادهایی همچون فرقه‌های مذهبی و بازاریان و امورات خیریه و بنیادگراهای مذهبی قدرت‌های در سایه هستند بنابراین در دوره‌ی پست‌مدرن حرکت‌های قومی و مذهبی جدید خصوصاً در دهه‌ی اخیر که بصورت چشمگیری رشد داشته است قسمتی از جامعه‌ی مدنی جهانی هستند از اینرو نمی‌توانند خیلی دوست داشتنی باشند.

جامعه‌ی مدنی معمولاً همیشه به موازات تعریف توصیفی، تعریف هنجاری داشته است تعریفی که در ابتدای این مقاله به آن اشاره شد تعریف هنجاری بود و اشاره نمودم که پروسه‌ی جامعه‌ی مدنی صحنه‌ی مناظره‌های فردی، کشمکش‌ها، تضاد و تناقض با محدودیت و اقتدار سیاست می‌باشد و امروزه این مراکز شامل نهادها و کمپانی‌های بین‌المللی است. من فکر می‌کنم همه این نسخ حاوی یک مفهوم می‌باشند.

نسخه لیبرال شرایط قابل ملاحظه و چارچوبی فراهم نمود که از طریق گروه‌های رادیکال به قدرت برسند (درونداد N.G.Oها و برونداد حرکت‌های اجتماعی)

لازم است که N.G.Oها و جوامع مدنی از قید گروه‌های اشتراکی و وابستگی مالی رهایی یابند

زیرا مراکز ثقل جامعه‌ی مدنی بر آزادیهای فردی استوار است و قید و شرط گروههای اشتراکی نمی‌تواند منعکس‌کننده‌ی آزادی‌های فردی باشد در واقع جامعه‌ی مدنی ترسیم محدوده بین استقلال و وابستگی است.

اما رویدادهای ۱۹۹۰ به بعد: من بر این باورم که سیستم حکومت جهانی ظهور کرده است و آن شامل دولت‌ها و نهادهای بین‌المللی است اما صرفاً جهان، جهان یک‌تازی دولت‌ها نیست بلکه سیستمی است که دولت‌ها به طور چشمگیری بوسیله‌ی توافق نامه‌ها و قوانین و مقررات فراملی محاصره می‌شوند. گسترش این قوانین تنها صرفاً بر اساس توافق دولت‌ها نیست بلکه بر اساس حمایت عمومی ملت‌ها که در قالب نهادهای مدنی متبلور شده است می‌باشد.

بخش مهم نظریه من تاکید بر رشد مجموعه‌ای از قوانین فراملی و جهان وطنی است که من آنرا اتحاد قوانین انسان دوستانه و قوانین حقوق بشر می‌نامم.

قوانین فراملی، جهان وطنی و بین‌المللی هستند که نه تنها مورداستفاده دولت‌هاست بلکه مورد استفاده افراد هم می‌باشد شدت و وسعت گسترش این قوانین بعد از جنگ جهانی دوم و ۱۹۹۰ نتیجه و عواقب فشار جامعه‌ی مدنی جهانی بود به عبارت دیگر جامعه‌ی مدنی از طرفی چارچوبی مشخص برای فعالیت پست مارکیست‌ها، N.G.Oها و نئولیبرال‌ها و از طرف دیگر گروههای ملی و مذهبی و بحث‌های آنها در خصوص فشارها و شکل توسعه جهانی بود.

یک جامعه‌ی مدنی واحد و جهانی وجود ندارد اگر چه تأثیراتی بر گسترش حقوق بشر و محیط زیست داشته است اما از آنجایی که احتیاج به دولتی واحد دارد و این دولت واحد جهانی هم اگر حتی به شیوه‌ای دموکراتیک انتخاب شود به دولتی تمامیت‌خواه تبدیل می‌شود یا اینکه در معادله‌ای نابرابر تحت سیطره‌ی کشورهای شمال قرار می‌گیرد با این وجود بروز چنین پدیده‌ای توانایی بالقوه‌ای برای شکوفا نمودن استعدادهای بالقوه افراد ایجاد نموده است و این شرایط منجر به ایجاد فضای باز سیاسی در جوامع بسته می‌شود همانگونه که در آمریکای لاتین و اروپای شرقی روی داد و مضاف بر اینها امکان مشارکت در مناظرات مربوط به مسائل جهانی را افزایش می‌دهد. به عقیده‌ی من ظهور چنین شرایطی یعنی سیستم جدید جهانی اصطلاح روابط بین‌المللی را از کاربرد واقعی خود دور نموده و آن را ناکارآمد می‌نماید.

بعد از ۱۱ سپتامبر: چگونه این رویکرد و فعالیت تحت تأثیر ۱۱ سپتامبر و جنگ عراق قرار گرفت؟ آیا ترور و جنگ علیه ترور نشانه توسعه‌ی معکوس در این زمینه است؟ هم ترور، هم

جنگ علیه ترور ضدیتی اساسی با جامعه‌ی مدنی دارد ترور می تواند به عنوان حمله مستقیم به جامعه‌ی مدنی تلقی شده و نیز راهی است که مولد ترس و عدم امنیت می باشد و کاملاً ضد جامعه‌ی مدنی است.

رئیس جمهور آمریکا (بوش) می خواهد روابط بین‌المللی را باز تولید نماید همانگونه که خاور سولانا می گوید ایالات متحده تنها کشوری است که بوسیله‌ی جهانی شدن محاصره نشده است و تنها دولتی است که به دلیل تهدید تروریسم به عنوان دولت - ملت در اقدامش یک جانبه عمل می کند.

بوش اعلام نمود که تخریب برج‌های دوقلوی تجارت جهانی همچون حمله به آمریکا است و آن را، با حمله ژاپن به پرل هاربور مقایسه کرد (که باعث دخالت مستقیم آمریکا در جنگ جهانی دوم شد) همچنین او دشمنان را به عنوان یک دولت معرفی نمود، دولت‌هایی که تروریسم را حمایت می کنند یا صاحب سلاح‌های کشتار جمعی هستند چه افغانستان باشد چه عراق یا به اصطلاح [ا] محور شرارت. اصطلاح جنگ دلالت بر جنگ‌های سنتی خانمانسوز بین دولت‌ها دارد.

زمان جنگ و جنگ بر ضد ترور فضا را بر بحث‌های سیاسی تنگ نموده است و اقدامات یک جانبه‌ی آمریکا در جنگ علیه عراق از دلایل اساسی بحران در نهادها و دولت‌های جهانی است. اما من فکر نمی‌کنم بوش بتواند آب رفته پروسه‌ی جهانی شدن را به جوی بازگرداند که نتیجه این تلاش آنارشیسمی جهانی و نابرابری بیشتر و سببیت جهانی خواهد بود. خواه‌ناخواه این شرایط و موقعیت‌ها در بطن روابط بین‌الملل قرار گرفته و ورود به عرصه واقعی آن اجتناب‌ناپذیر است ما نمی‌توانیم برای مدت طولانی بین جامعه‌ی مدنی و آنچه خارج از آن رخ می‌دهد مرزبندی نمائیم. فاصله‌ای که بین جنگ و امنیت داخلی توسط تئورسین‌های کلاسیک جامعه‌ی مدنی ترسیم شده بود خیلی به درازا نیانجامید. جامعه‌ی مدنی جهانی سعی می‌کند مرزبندی‌های داخل و خارج آن را از بین ببرد اما جنگ بر ضد ترور موجب قطب‌بندی و ایجاد مرز می‌شود و این دقیقاً ضد جامعه‌ی مدنی است. تأثیرات قطب‌بندی‌های موجود بر حملات تروریستی منفی و افزایش دهنده حملات بوده است طبیعت و ماهیت جنگ تمایز فرقه‌بندی و قطب‌بندی انسانهاست و ضد جامعه مدنی می‌باشد.

جنگ بلافاصله موجب ایجاد خشونت و آزرده‌گی فوق‌العاده‌ای خصوصاً در خاورمیانه شده

است. این دوره، نویدبخش گسترش معضلات، مخمصه‌های ناحیه‌ای-منطقه‌ای تربیت تروریسم، سرکوب خشونت‌های پراکنده و ایدئولوژی‌های افراطی است.

آیا آلترناتیوی وجود دارد؟ آیا می‌توانیم سیاست داخلی را نیز در صحنه جهانی بکار بندیم؟ آنچه مورد بحث قرار داده‌ایم همان چیز است که در دهه‌ی گذشته اتفاق افتاده است هنوز جامعه‌ی مدنی جهانی که مانند رشته‌ای فعالیت را به هم وصل می‌نمود از بین نرفته است.

همکاری جدیدی بین جنبش‌های مخالف با جهانی شدن، طرفداران صلح و جوامع مسلمان و جنبش‌های ضد جنگ که پراکنش جغرافیایی آنها در تاریخ بی سابقه است شکل گرفته است و بعضی از کشورها همچون آلمان و فرانسه با پیروی از افکار عمومی کشورشان با آمریکا همکاری نکردند و این می‌تواند سدی باشد در برابر اعمال یک جانبه. و همچنین می‌تواند یکی از نتایج جامعه‌ی مدنی باشد که می‌خواهد سیستم جهانی به جای رفتار بر اساس هژمونی کشوری مثل آمریکا بر اساس تفکر و تعمق عمل نماید. چه چیز گسترش یافته‌ای می‌تواند جامعه‌ی مدنی جهانی و دولت‌ها را متقاعد کند به عوض اینکه فقط به ذکر نام ایدز و فقر و محیط زیست و دیگر بحرانها پردازند، چارچوب‌های دیگر جهت تعامل با دیکتاتورها و سلاح‌های کشتار جمعی و تروریست‌ها برگزینند؟

عده‌ای از مفسران بر این باورند که حملات ۱۱ سپتامبر باید در چارچوب حقوق بین‌المللی نگریسته شود و این حملات باید همچون جنایت علیه بشریت قلمداد شوند و دادگاه جنایات جنگی بایستی در شورای امنیت بر پا شود و سعی در بازداشت و براندازی تروریست‌ها نماید حتی اگر مجبور به استفاده از روش‌های نظامی شود و این شرایط نظامی نباید به عنوان یک جنگ نگریسته شود بلکه باید به عنوان یک اجبار قانونی تلقی شود. (هووارد ۲۰۰۲)

قطعه‌نامه‌های شورای امنیت سازمان ملل مخصوصاً قطعنامه ۶۸۷ بر حقوق بشر، دمکراسی و نابودی سلاح‌های کشتار جمعی تأکید کرد همانگونه که توافق هلینسکی فشارهایی بر رژیم‌ها وارد آورد. بازرسان تسلیحاتی می‌توانند با بازرسان حقوق بشر همراه شوند و جامعه‌ی ملل باید ملت‌های تحت سلطه و فشار را حمایت نماید همانگونه که در دوران صدام انجام پذیرفت. این حمایت در شمال عراق [کردستان] موفق بوده اما در جنوب عراق و حمایت از شیعیان ناکام بود (ایجاد ناحیه امن) (کالدور ۲۰۰۳).

ما مجبوریم شیوه‌هایی جهت به حداقل رساندن برخوردها در سطح جهانی بیابیم و جامعه‌ی

مدنی به عنوان روشی جهت به حداقل رساندن این برخوردها در سطوح داخلی عمل نموده و روشی است جهت گشودن باب گفتگو در برابر آنچه باید انجام گیرد.

منابع:

- Anheier, H., Glasius, M. and Kaldor, M. (2001, 2002) (eds) *Global Civil Society 2001 and Global Civil Society 2002*, Oxford: Oxford University Press. Chandhoke, N. (2001.) 'A Cautionary Note on Civil Society', paper presented at the conference on Civil Society in Different Cultural Contexts, LSE, September. Comaroff, J. L. and Comaroff, J. (1999) *Civil Society and the Political Imagination in Africa: Critical Perspectives*, Chicago and London: University of Chicago Press.
- The idea of global civil society 113
- Ehrenberg, J. (1999) *Civil Society: The Critical History of an Idea*, New York and London: New York University Press. Havel, V. (1985) 'The Power of the Powerless', in J. Keane (ed.) *The Power of the Powerless: Citizens Against the State in Central-Eastern Europe*, London: Hutchinson: 90-1. Hegel, G. W. F. (1996) *The Philosophy of Right [1820]* Translated by S. W. Dyde. originally published in English in 1896, London: Prometheus Books. Howard, M. (2002) 'What's in a Name?', *Foreign Affairs*, January/February. Kaldor, M. (2003) 'In Place of War: Open Up Iraq', www.opendemocracy.net Keane, J. (ed.) (1985) *The Power of the Powerless*, Armonk NY: M. E. Sharpe Inc. Keck, M. E. and Sikkink, K. (1998) *Activists Beyond Borders*. Ithaca and London: Cornell University Press. Konrad, G. (1984) *Anti-Politics: An Essay*, New York and London: Harcourt, Brace and Janovich. Mamdani, M. (2002) *Intervention at Expert Conference for Human Development Report*, New York. Michnik, A. (1985) 'The New Evolutionism', in *Letters from Prison and Other Essays*, California: California University Press.

منبع ترجمه:

- **Giden Baker and David Chandler (eds) (2005), *Global Civil Society*, New york, London, Routledge, pp 103-114.**

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی